

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

خلاصه‌ی بحث گذشته

محور بحث آن بود که آیا از اطلاق هیئت یا اطلاق ماده می‌توان نفسی بودن تکلیف را استظهار کرد. گرچه آخوند خراسانی و محقق عراقی اطلاق صیغه را مقتضی نفسیت دانسته‌اند، ما به تبع محقق نائینی و بر وفق بیان والد معظم، مسیر مطمئن‌تر را تمسک به اطلاق ماده «صلاة» می‌دانیم: در تردید میان نفسیت/غیریت وضو، چون غیریت مستلزم قید شرعی شرطیت وضو برای نماز است، با احراز مقام بیان و جریان مقدمات حکمت، «اصل عدم اشتراط» از اطلاق ماده صلاة استفاده می‌شود؛ و لازمه عرفی آن نفی غیریت وضو نسبت به صلاة و اثبات نفسیت است. این «اصل»، لفظی است (نه استصحاب) و مثبتات عرفی آن حجت‌اند. قاعده عام است و در هر تکلیف—مانند «أکرم زیداً» —نیز تا قیود شرطی به‌طور معتبر وارد نشود، اطلاق ماده، عدم اشتراط را می‌فهماند. مبنای محقق خوبی «کفایت أحد الإطلاقیین» را تأیید می‌کند: احراز یکی از دو اطلاق (هیئت یا ماده) برای اثبات نفسیت کافی است. راه سوم، تمسک به اطلاق ماده خود واجب مشکوک (مانند وضوء) از حیث وصف موصلیت است؛ اگر تقييد به «موصل» از سنخ قيد متعلق باشد، اطلاق ماده نفی غیریت می‌کند. در راه چهارم، تفکیک ثبوت/اثبات، ابزار فهم نفی قيد در اثبات را فراهم می‌کند. راه پنجم، با «أصالة التتابع بين الثبوت والإثبات» سکوت اثباتی را با عدم تقييد ثبوتی همساز می‌بیند (بر مبنای اطلاق لحاظی). نهایتاً راه ششم در تقرير امام خمینی، نفسیت/تعینیت/عینیت را از مسیر «حکم عقلاء به وجوب اطاعت امر مولوی» تثبیت می‌کند: امر، تمام‌الموضوع لزوم اطاعت است و قیود خلاف، محتاج بیان‌اند.

اثبات نفسیت از مسیر بنای عقلاء در تقرير امام

بر مبنای امام خمینی رضوان‌الله‌تعالی‌علیه، ما «نفسی بودن» تکلیف را از طریق بنای عقلاء استفاده می‌کنیم؛ همان‌گونه که دلالت صیغه «افعل» بر وجوب را - چه از ناحیه وضع و چه از ناحیه اطلاق - نمی‌پذیریم. به تعبیر امام، خود لفظ صیغه امر، دلالت لفظی بر «وجوب» ندارد؛ بلکه صیغه، تنها «بعث و تحریک» را می‌فهماند و موضوع حکم عقلاء به «وجوب طاعت» است. یعنی هرگاه امر مولوی (لفظاً یا اشاره) صادر شود، بنای عقلاء بر لزوم امتثال آن جاری می‌گردد و شارع نیز از این سیره ردع نکرده است.

ثمره این مبنا آن است که: ما برای اثبات «نفسیت» محتاج اطلاق هیئت یا ماده نیستیم؛ چون حکم عقلاء به وجوب اطاعت به «هذا المأمور به بما أنه مأمور به» تعلق می‌گیرد. پس تا قرینه‌ای معتبر بر آلیت و ربط «لغير» اقامه نشود، ظهور عقلایی بر نفسیت باقی است و با ورود قرینه، به مقدار دلالت آن تخصیص می‌خورد. به همین سیاق، «تعینیت» و «عینیت» نیز اصل قرار می‌گیرند؛ زیرا بدلیت و کفایت فعل بعض، هر دو محتاج مؤونه و بیان زائدند و بدون آن، بنای عقلاء تکلیف را بر همان مأموریه معین و بر عهده خود مکلف می‌فهمد.

بدین‌سان، محور استظهار، «حکم عقلاء به وجوب اطاعت» است؛ صیغه امر دالّ بر وجوب نیست، بلکه «موضوع» برای آن حکم است. تفاوت اساسی این رهیافت با مسیر اطلاقات آن است که ما از مسیر سیره محرزه عقلایی به «اصل

نفسیت/تعیینیت/عینیت» در مقام اثبات می‌رسیم، و هر جا قرینه لفظی/مقامی بر خلاف برپا شد، همان قرینه ظهور عقلایی را کنار می‌زند. در کنار مبنای محقق نائینی قدس سره - که «عقل» را حاکم به وجوب اطاعت می‌داند - مبنای امام خمینی رضوان‌الله‌تعالی‌علیه «بنای عقلاء» را محور قرار می‌دهد و میان «حکم عقل» و «بنای عقلاء» تفکیک می‌کند. به نظر ما، این تفکیک از حیث روش‌مندکردن دلالت امر در مقام اثبات بسیار راهگشاست.

لذا بر مبنای امام، صیغه امر - بما هی - تنها بعث و تحریک را می‌رساند؛ اما همین بعث، نزد عقلاء «تمام الموضوع» برای وجوب اطاعت است. بنابراین منشأ الزام، حکم عقل به ملازمه‌های عقلی مستقل نیست، بلکه «سیره مستقر عقلاء» در اطاعت از امر مولوی است که به واسطه امضای شارع حجیت می‌یابد. از همین زاویه، نفسی بودن تکلیف نیز روشن می‌شود: بنای عقلاء چنین است که هر امر مولوی، به خود مأمور به تعلّق الزامی دارد، «سواء وجب شیء آخر أم لم يجب»؛ یعنی به صرف صدور امر، اطاعت همان فعل لازم است و در حدوث الزام، وابستگی به تکلیف دیگری اخذ نشده است. این همان معنای نفسیت است. بر این مبنا، تا قرینه‌ای معتبر بر آلیت و ربط به غیر (غیریت) اقامه نشود، ظهور عقلایی بر نفسیت باقی است؛ و با ورود قرینه، همان سیره به قدر دلالت قرینه تخصیص می‌خورد.

امام و بنای عقلاء؛ تفاوت آن با أصالة الإطلاق

اگر توهم شود که مبنای امام در اثبات نفسیت از طریق بنای عقلاء، همان تمسک به «أصالة الإطلاق» است، می‌گوییم این، خلط دو سنخ دلیل است. اولاً نسبت به سنخ دلیل، أصالة الإطلاق: دلیل لفظی است و متضمن نفی قید در مدلول ماده/هیئت می‌باشد؛ تکیه‌گاهش «مقدمات حکمت» و «مقام بیان» است و در معانی حرفی (بر مبنای آخوند) مجرا ندارد. اما بنای عقلاء (مبنای امام): دلیل لُئی/سیره است. صیغه امر فقط «بعث» را می‌فهماند، ولی همین بعث «تمام الموضوع» برای حکم عقلاء به وجوب اطاعت است، خواه به لفظ باشد خواه به اشاره؛ بنابراین، از قیدهای فنی اطلاق (لفظ/هیئت/معانی حرفی) فارغ است.

ثانیاً نسبت به متعلّق دلالت، در أصالة الإطلاق، نتیجه «رفض القید» است؛ نفسیت غالباً به ملازمه عرفی به دست می‌آید: چون «لِغیر» اخذ نشده، نفسیت نتیجه می‌شود. در مبنای امام، الزام بر خود مأمور به بما أنّه مأمور به بار می‌شود؛ لذا نفسیت، تعیینیت و عینیت به نحو ظهور عقلایی ابتدایی حاصل است، نه با واسطه نفی قید لفظی. ثالثاً در قلمرو و پیش‌فرض‌ها: أصالة الإطلاق نیازمند احراز مقام بیان، قابلیت تقیید، و نبود قرینه متصل/منفصل است؛ و در هیئات (بر مبنای کفایه) با اشکال روبه‌روست. بنای عقلاء تنها احراز مولویت امر، مقام بیان مولوی و عدم ردع شارع را می‌طلبد. در صورت ورود قرینه معتبر بر غیریت/تخییریت/کفائیت، همان سیره تخصیص می‌خورد.

لذا نتیجه عملی آن است که: هر دو مسیر در فقدان قرینه، غالباً به یک نتیجه می‌رسند (نفسیت/تعیینیت/عینیت). اما راه رسیدن متفاوت است: یکی لفظی و ناظر به «نفی قید»، دیگری عقلایی و ناظر به «لزوم اطاعت». از این رو، سخن امام به أصالة الإطلاق باز نمی‌گردد؛ بلکه متّخذ از سیره عقلایی مستقل است که حتی در فقدان لفظ (اشاره) نیز جریان دارد. محصل آنکه تعبیر «اگر مولا گفت افعَل و قرینه نیاورد، با أصالة الإطلاق نفسیت را اثبات می‌کنیم» بیان مبنای مشهور/آخوند است؛ در حالی که به نظر امام، «عدم قرینه» شرط، زمینه و ظرف جریان سیره است، نه رکن آن. مبنای امام، نفسیت/تعیینیت/عینیت را از حکم عقلاء به وجوب اطاعت می‌گیرد، و تنها با قرائن خلاف از آن دست برمی‌داریم.

اطلاق به عنوان زمینه و ظرف حکم عقلاء بر نفسیت

بنابراین، در مبنای امام اطلاق مورد بنای عقلاء است. به تعبیر دقیق‌تر، وقتی می‌پرسیم «عقلاء در کجا بر نفسیت تکلیف بنا دارند؟» پاسخ این است: آن‌گاه که کلام مولا «بیان بدون قید» باشد؛ یعنی در مقام بیان، قید ربطی (مانند «لِغیر») نیاورده است. این، موضوع سیره عقلایی است؛ اما فرق دارد با آنچه در مسلک مشهور «تمسک به أصالة الإطلاق» نامیده می‌شود. پس مراد ما از «اطلاق مورد بنای عقلاء است» این نیست که به «أصالة الإطلاق» تمسک می‌کنیم؛ بلکه می‌گوییم: موضوع حکم عقلاء، امر بی‌قید ربطی در مقام بیان است؛ و همین عدم ذکر قید در مقام بیان، سیره را فعّال می‌کند، نه آنکه با اصل لفظی،

نفسیت را استنتاج کنیم. به عبارت دقیق‌تر، وقتی پرسیده می‌شود عقلاء در کجا بر نفسیت تکلیف بنا دارند، پاسخ این است: هر جا کلام مولا به‌طور مطلق صادر شود و قیدی برای غیریت نیابد، همان مقدار برای فعال‌شدن بنای عقلاء کفایت می‌کند. این با تمسک به أصالة الإطلاق - که نیازمند ارکان فنی چون احراز مقام بیان، امکان تقیید، و عدم قرینه لفظی/منفصل است - تفاوت ماهوی دارد.

بنابراین ما برای اثبات نفسیت، نیازی به اجرای أصالة الإطلاق و مقدمات حکمت نداریم؛ همین که کلام مطلق آمد و قید غیریت در آن دیده نشد، بنای عقلاء نفسیت را افاده می‌کند. اگر قرینه معتبری بر آلیت و ربط پدید آمد، همان قرینه قلمرو سیره را تخصیص می‌زند. حاصل آنکه تفاوت رویکرد روشن است: در مسلک مشهور، نفسیت از «نفی قید» به وسیله أصالة الإطلاق نتیجه می‌شود؛ اما در مبنای امام، نفسیت از «حکم عقلاء به لزوم اطاعت امر بی‌قید» به‌طور مستقیم استظهار می‌گردد.

نتیجه‌گیری: چنان‌که گذشت، در مسیر اطلاق لفظی دو راه مشهور در دست است: یا مانند آخوند بگویم نفسیت نیازمند قید نیست، یا مانند محقق اصفهانی نفسیت را مقید به «قید عدمی» بدانیم. در هر دو، تمسک به «أصالة الإطلاق» رکن استظهار است. اما بر مبنای امام خمینی رضوان‌الله‌تعالی‌علیه اساساً به این تقسیم «قید وجودی/عدمی» کاری نداریم. ما می‌گوییم: «اطلاق» در این مقام «مورد سیره عقلاء» است. در مسلک اطلاق لفظی، نفسیت از «نفی قید» نتیجه می‌شود و ناگزیر باید درگیر این بحث شویم که نفسیت قید وجودی است یا عدمی؛ در مبنای امام، امر مولوی «بعث» است و همین «بعث» تمام‌الموضوع حکم عقلاء به وجوب طاعت است؛ تا زمانی که قرینه ربط به غیر (غیریت) نرسد، الزام بر «هذا المأمور به بما أنه مأمور به» بار می‌شود و نفسیت، تعیینیت و عینیت همگی به‌صورت ظهور عقلایی ابتدایی تثبیت می‌گردند.

این تلقی، هم‌سنخ با آن چیزی است که در باب «وجوب/ندب» نیز گفته‌ایم: امام، دلالت صیغه بر وجوب را نه از راه وضع و نه از راه اطلاق، بلکه از «حکم عقلاء به لزوم اطاعت امر مولوی» می‌فهمد؛ مگر آنکه قرینه معتبر بر ترخیص (ندب) وارد شود. «اطلاق» در این دستگاه، نقش «ظرف جریان سیره» را دارد (بی‌ذکر قید غیریت)، نه اینکه خود «اصل لفظی مثبت» باشد. ایشان می‌فرماید:

و بعد اللتيا و التي: أن ما لا ريب فيه و لا إشكال يعتريه هو حكم العقلاء كافة بأن الأمر الصادر من المولى واجب الإطاعة و ليس للعبد الاعتذار باحتمال كونه ناشئاً من المصلحة الغير الملزمة و الإرادة الغير الحتمية، و لا يكون ذلك للدلالة لفظية، أو انصراف، أو مقدمات حكمة. [1]

بر مبنای امام خمینی رضوان‌الله‌تعالی‌علیه، «وجوب» داخل در مدلول هیئت «افعل» نیست. هیئت، تنها بر «بعث و تحریک» دلالت می‌کند، نه بر بعث و جوبی. اما همین بعث، به‌محض صدور از مولا و در فقدان قرینه ترخیص، نزد عقلاء «تمام‌الموضوع» برای حکم به لزوم اطاعت است؛ لذا عقلاء در چنین مواردی حمل بر وجوب می‌کنند، بی‌آنکه وجوب جزء مدلول لفظ باشد. این مسیر، لفظ‌محض نیست، بلکه لئی است و بر بنای عقلایی‌ای تکیه دارد که شارع از آن ردع نکرده است. قیود این ظهور عقلایی روشن است: امر باید مولوی باشد (نه ارشادی/امتحانی) و از سوی کسی صادر شود که مولویت او مفروض است. قرینه ترخیص یا ربط غیری اگر اقامه شد، به همان اندازه از ظهور عقلایی دست برمی‌داریم. این منطق، در اشاره و هر دال غیرلفظی بعث نیز جاری است؛ زیرا مدار بر سیره عقلایی است، نه مدلول وضعی «وجوب».

بنابراین، اشکال این بود: اگر از اطلاق استفاده نکنیم و وجوب طاعت را به‌دست نیاوریم، چگونه می‌توانیم سخن از نفسیت و غیریت بگوییم؟ به بیان دیگر، «افعل» نخست باید وجوب را ثابت کند تا نوبت به نفسی/غیری برسد. به نظر ما پاسخ روشن است: هیئت «افعل» فقط بر بعث و تحریک دلالت دارد؛ نه بر وجوب. پس با صدور «افعل» اصل طلب محقق می‌شود، اما از آن وجوب به دلالت لفظی استفاده نمی‌کنیم. بلکه اثبات وجوب از مسیر بنای عقلاء است، بدین صورت که همین بعث، نزد عقلاء

«تمام‌الموضوع» برای حکم به لزوم اطاعت است. در نسبتِ مولا - عبد، اگر مولا گفت «افعل»، عقلاء می‌گویند عبد هیچ عذری برای ترک ندارد و باید امتثال کند. پس وجوب، مستفاد از سیرهٔ عقلایی است، نه از مدلولِ لفظ. همین حکم عقلایی به لزوم اطاعت، نفسیت را نیز به‌دست می‌دهد؛ زیرا عقلاء در مقامِ امتثالِ امر، مکلف را موظف به انجامِ «همان مأموریه بما أنَّه مأموریه» می‌دانند، فارغ از اینکه آن فعل مقدمهٔ واجبِ دیگری باشد یا نه. به تعبیر دیگر، عقلاء می‌گویند: «لازم نیست بنگری آیا این فعل آلتِ غیر است؛ همین که امر شد، باید خودش امتثال شود»؛ و این همان معنای نفسیت است.

تقسیم عقلایی واجب به نفسی و غیری و پیوند آن با منهج امام

به نظر ما تقسیم «واجب» به «نفسی» و «غیری» تقسیم عقلایی است، نه تأسیسی شرعی. مقصود آن است که عقلاء - در تحلیل نسبتِ تکلیف با افعال - دو حیثیت انتزاع می‌کنند: یا الزام به خودِ فعل تعلق گرفته است (لنفسه)، یا الزام به واسطهٔ ربط و آلیت نسبت به فعلِ دیگری تعلق یافته است (للغیر). شارع در مقامِ جعلِ احکام، همین صورت‌بندی عقلایی را به‌کار می‌گیرد و بر همان حمل می‌شود؛ حقیقت شرعی‌ای در کار نیست تا نیازمند اصطلاحِ تأسیسی جدید باشد. از این‌رو، هم عقلاء «نفسی/غیری» را می‌فهمند و به‌کار می‌برند و هم شریعت بر همان سیره تکلم می‌کند. این نتیجه با منهج امام خمینی رضوان‌الله‌تعالی‌علیه هماهنگ است. بر این مبنا، هر جا شارع امر کند، عقلاء همان مأموریه را بما أنَّه مأموریه موضوع وجوبِ اطاعت می‌دانند؛ خواه در کنار آن، واجبِ دیگری باشد یا نه. این نگاه معنای نفسیت را در مقامِ اثبات تأمین می‌کند و با منشأ عقلایی تقسیم سازگار است.

مناقشه‌ای بر مبنای امام: بازخوانی دلالتِ امر بر وجوب بر پایهٔ نظریهٔ انشائاتِ محقق حائری

در تکمیلِ تقریرِ مبنای امام خمینی رضوان‌الله‌تعالی‌علیه، این نکته را می‌افزاییم که ما پیش‌تر در دلالتِ صیغهٔ «افعل» بر وجوب، مناقشه‌ای بر کلامِ ایشان داشتیم. مبنای مناقشهٔ ما ناظر به تحلیلِ «انشائات» است که به تبعِ محقق حائری اختیار کرده‌ایم.

مشهور در فرق میان «خبر» و «انشاء» چنین می‌گویند: خبر حکایت است - خواه از گذشته، خواه از حال و آینده - و انشاء ایجاد است و حکایت ندارد؛ از همین‌رو در عقد نکاح، قصدِ انشاء لازم می‌آید و با گفتنِ «أُنکحْتُ»، عنوانِ زوجیت «ایجاد» می‌شود. این تقریرِ مشهور، مبنای رایج در بسیاری از ابواب است.

اما بنا بر مبنایی که ما برگزیده‌ایم، تحلیلِ انشاء دقیق‌تر از صرفِ تقابلِ «حکایت/ایجاد» است: انشاء، ابرازِ اعتبارِ مولوی و حکایت از تحققِ جعلِ اعتباری در نفسِ الأمر است؛ و این جعل، مراتب و حیثیات دارد (از جمله بعثِ الزامی و ترخیصی). بر این اساس، بعثِ انشائی در صیغهٔ امر، صرفِ تحریکِ خالی از جهت نیست، بلکه ظهورِ عرفی در «انشاء الزام» می‌یابد، مگر آنکه قرینه‌ای بر ترخیص وارد شود. نتیجهٔ آن است که «وجوب» می‌تواند در متنِ انشاءِ امر (به‌عنوانِ مرتبه‌ای از جعلِ اعتباری مولوی) ملحوظ باشد، نه اینکه حتماً نیازمند انتقال به سیرهٔ عقلایی مستقل باشد.

از این‌رو، مناقشهٔ ما بر مبنای امام این است که حصرِ مدلولِ هیئت در «بعثِ صرف» و ارجاعِ وجوب به «بنای عقلاء بر لزوم اطاعت» تمام نیست؛ بلکه به‌قرینهٔ نظریهٔ انشائاتِ محقق حائری، می‌توان گفت صیغهٔ امر در مقامِ جعلِ مولوی، ظهور در «بعثِ الزامی» دارد و اصلِ وجوب از خودِ انشاء استظهار می‌شود - همچنان‌که ندب با قرینهٔ معتبر از آن منصرف می‌گردد. بنا بر این تحلیل، بحثِ نفسی/غیری نیز بر مدارِ همین ظهورِ انشائی سامان می‌یابد: تا قرینه‌ای بر آلیت (ربط به غیر) نیامده، امر بر «لنفسه» حمل می‌شود.

ما در کتابِ البیع نیز بیان کرده‌ایم که حتی بر مبنای مشهور، قصدِ انشاء لازم نیست؛ همان‌گونه که در خبر، قصدِ اخبار شرطِ صدق و تحققِ خبر نیست. شما وقتی می‌گویید «زید آمد»، این جمله، خبری است؛ خواه شما التفاتِ تفصیلی به «قصدِ اخبار» داشته باشید یا نه. در «بعث» که انشائی است نیز همین‌گونه است؛ خواه قصدِ انشاء را بعنوان استحضار کرده باشید یا نه. در «أُنکحْتُ» نیز قضیه چنین است.

مبنای ما این است که اثر انشائی، به واسطه استعمالِ جدی لفظ نزد عرف محقق می‌شود، نه به واسطه «قصد انشاء» به عنوان قید زائد. به تعبیر دیگر، آنچه شرط است «قصد استعمالِ جدی عرفی» در تفهیم همان مدلول انشائی است (به ضمیمه اختیار و رضا و سایر شرایط عامه صحت)، نه استحضار یک حیثیتِ قصدی مستقل به نام «قصد انشاء». همان‌گونه که خبر با قصد استعمالِ جدی جمله خبری محقق می‌شود، انشاء نیز با قصد استعمالِ جدی صیغه انشائی حاصل می‌گردد؛ و «ایجاد اعتبار» در نظام عرفی به عهده خود لسان موضوع است، نه به عهده قصد ذهنی زائد بر آن.

از همین‌رو، در عمل نیز می‌بینیم بسیاری از عقود رایج با التفاتِ تفصیلی به عنوان «قصد انشاء» همراه نیست، و با این حال، عرف و محاکم، در فرض وجود قصد استعمالِ جدی و سایر شرایط، آثار را بر آن مترتب می‌سازند. اشکالاتی که گاه مطرح می‌شود، غالباً از خلط میان «عدم التفاتِ تفصیلی به قصد انشاء» با «فقدان قصد استعمال/جد» ناشی است؛ و الا، اگر قصدِ جدی در استعمال و رضا و اختیار موجود باشد، بنای عرفی بر ترتب اثر است و نیازی به قصد زائد دیده نمی‌شود.

نتیجه آنکه، قیاس خبر و انشاء از این جهت تام است: همان‌طور که خبر محتاج «قصد اخبار» به عنوان شرط مستقل نیست، انشاء نیز محتاج «قصد انشاء» به عنوان قید زائد نیست؛ معیار، قصد استعمالِ جدی لفظ و وجود شرایط عامه صحت است. بر این مبنا، دلالتِ صیغه‌های انشائی بر ایجاد آثار اعتباری، متکی به وضع و سیره عرفی است، نه به استحضارِ قصدی ویژه در ذهن متکلم.

بازنگری نسبتِ خبر و انشاء: هر دو حکایت‌اند

به نظر ما، تمایز مشهور میان «خبر» و «انشاء» به این بیان که «خبر حکایت است» و «انشاء، ایجاد»، مخدوش است. بر مبنای تحقیق دقیق محقق حائری، هر دو سنخ گزاره «حکایت»‌اند؛ اما نه حکایت از یک سنخ. در خبر، حکایت از واقع خارجی (یا مفروض خارجی) است؛ و در انشاء، حکایت از واقع نفسانی/اعتباری منشئی. از همین‌رو، وقتی می‌گوییم «إِسْقِنِي الْمَاءَ»، این صرف «بعث» یا «مفهوم طلب» نیست، بلکه حکایت و ابراز یک حقیقتِ نفسانی است: اراده حتمی منشئی نسبت به تحقق سقی. به تعبیر دیگر، انشاء «ایجاد» شیء در خارج نیست، بلکه «ابراز» اراده و اعتبار مولوی‌ای است که در نفس منشئی موجود است و با لفظ ظهور می‌یابد.

نتایج این مبنا: معیار در هر دو سنخ، «قصد استعمالِ جدی» و ابراز آن حقیقتِ مورد حکایت است، نه تحصیلِ عنوان «قصد انشاء» به عنوان قید زائد. همان‌گونه که صدق خبر متوقف بر «قصد اخبار» به عنوان عنوان مستقل نیست، ترتب اثر انشائی نیز با قصد استعمالِ جدی و ابراز اراده/اعتبار محقق می‌شود. صیغه «افعل» بر این مبنا حکایت/ابراز «اراده الزامی» آمر است؛ طلب مفاد ثانوی این ابراز است، نه حقیقتِ مقصوده بالذات. بنابراین، صیغه «افعل» وضع شده است برای حکایت از «اراده لزومی» در نفس متکلم؛ یعنی هرگاه آمر اراده حتمی تحقق فعلی را در نفس دارد، به «افعل» تعبیر می‌کند. پس مفادِ صیغه نه «بعث صرف» است و نه «مفهوم طلب» به نحو مبهم، بلکه حکایت از اراده الزام‌آور.

نتیجه این مبنا آن است که در اثبات لزوم امتثال و نیز در تعیین نفعی بودن تکلیف، موضوعی برای توسل به بنای عقلاء باقی نمی‌ماند؛ چه عقلاء باشند و چه نباشند، دلالت «وضعی» است و خود صیغه، کاشف از اراده حتمیه است. آری، اگر آمر تنها ترغیب غیرالزامی را اراده کرده باشد، باید با قرینه از این ظهور وضعی عدول کند (مانند سیاقِ ترخیص، قرائنِ ندبی یا تبدیل قالبِ بیانی). به همین قیاس، اگر غیریت مقصود باشد، اخذ قید ربطی یا نصب قرینه مفید آلیت لازم است؛ وگرنه اصل ظهور، بر «تعلق اراده لزومی به نفس فعل» (لنفسه) باقی است.

بدین‌سان: دلالتِ صیغه بر الزام، دلالتی وضعی و ناشی از حکایتِ اراده لزومی است، نه صرفاً بر ساخته بنای عقلاء بر وجوب طاعت. نفسیت نیز بر همین مدار فهمیده می‌شود: چون حکایت از اراده لزومی به «نفس فعل» تعلق دارد، تا قرینه‌ای بر آلیت

فعل نسبت به غیر نیاید، حمل بر «لنفسه» متعین است. مواردِ ندب یا غیریت، بر اساسِ قرائنِ صارفه، ظهورِ وضعی را تخصیص می‌زنند؛ بی‌قرینه، نه ندبیت ثابت است و نه آلیت. بر این مبنا، حاجت به مقدماتِ حکمت و مجاریِ اطلاقِ لفظی در اصلِ اثباتِ وجوب و نفسیت نیست و هر جا قرینه معتبر بر ترخیص یا آلیت آمد، از ظهورِ وضعی «افعل» دست می‌کشیم؛ و در نبودِ آن، «افعل» به‌خودیِ خود، حکایت از اراده لزومیّه متعلق به نفسِ فعل دارد.

پس وجوب محصولِ توافق یا سیره عقلایی نیست. بنای عقلاء تنها آن کارآیی دارد که عقلاء بما هم عقلاء بر رویه‌ای اجتماعی اتفاق کرده باشند؛ اما در این‌جا—حتی اگر عقلائی هم در کار نباشند—حکم واحد است، همان‌گونه که فطرتِ خداجویی به ارجاع به قول عقلاء نیاز ندارد. اگر به آغازِ وضع لغت برگردیم، نمی‌گوییم عقلاء نشستند و قرار گذاشتند «افعل» بر وجوب حمل شود؛ عرب، همان‌گونه که تمنی و ترجی و ادواتی چون «لَئیت» و «لَعَلَّ» را برای حکایت از حالاتِ نفسانی وضع کرده، «افعل» را نیز برای حکایت از اراده حتمیه وضع کرده است. لذا اگر قرینه‌ای بر استحباب وارد نشود و از ابتدا کثرتِ استعمال شکل نگرفته باشد، همان تعین در وجوب کفایت می‌کند؛ نه اینکه چون انشائی است «ایجادِ وجوب» کند، بلکه چون «حاکِی از اراده لزومیّه» است الزام را می‌فهماند.

و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

پاورقی

[1]— روح الله خمینی، مناهج الوصول إلى علم الأصول (قم: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، 1415)، ج 1، 256.

منابع

— خمینی، روح الله. مناهج الوصول إلى علم الأصول. قم: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، 1415.